

نام شهر ها و مناطق جغرافیایی ایران در سفر نامه ها و کتب تاریخی

نرگس محمد زاده دانشجوی کارشناسی
جغرافیا گرایش برنامه ریزی روستایی

چکیده

سرزمین ایران با انگیزه های گوناگون، صدها سال مورد توجه، مطالعه و تحقیق خارجیان و تا حدی ایرانیان قرار گرفته است. محققان در مقاطع گوناگون زمانی، به بیان نکات مختلف و قابل توجه این سرزمین پرداخته اند و منابع و آرشیو های کشور خود را از کتابها و نقشه های مربوط به ایران پر کرده اند. مسائل مختلف جغرافیایی در این منابع همواره مورد توجه این محققان قرار گرفته است، در لابلای این منابع به اسامی شهر های ایران برخورد می خوریم.

آنچه که این محققان انجام داده اند شامل: سفرنامه ها و کتب های موضوعی است. سفرنامه هایی محققان خارجی چون مارکوپولو، شاردن و کتب های نویسندگانی مانند، بارتولد: جغرافیای تاریخی ایران، لسترنج: جغرافیای سرزمین های خلافت شرقی، مارسل بازن: طالش، ابن حوقل: صورة الارض، ابن خردادبه: المسالك والممالك، ابن رسته: اعلاق النفیسه، ابولفداء: تقویم البلدان، احمد نفیس: خدمات مسلمانان به اسلام، اصطخری: المسالك والممالك، اقتداری: خلیج فارس، حسن پیرنیا: ایران باستان، لغت نامه دهخدا، فرهنگ فارس معین، مافروخی: محاسن الاصفهان، حمدالله مستوفی: نزهة القلوب، مقدسی: احسن التقاسیم، یاقوت حموی: معجم البلدان، منوچهر ستوده، عزیزالله بیات و....

در این منابع نام های قدیمی و علت نامگذاری شهر ها و مناطقی چون خلیج فارس، در یای خزر، جزایر هرمز و خارک، شهرهای آذر بایجان، تبریز، مراغه، مرو، هرات، بلخ، اردبیل، گیلان، مازندران، خراسان، ری، لرستان، اصفهان، کاشان، گلپایگان، یزد، فارس، کرمان، سیستان، بلوچستان، سبزواری، نیشابور و خوزستان آورده شده است.

مقدمه

سرزمین ایران در طول تاریخ تحولات فراوان داشته است، و نمی توان به سهولت تصویر روشنی از تمامی تغییرات این سرزمین در مقاطع مختلف تاریخی ارائه داد. در منابع مختلف در باره نام شهرهای ایران بحث بسیار شده است. برخی از شهرهای ایران به شرایط طبیعی، از استحکام و دوام بیشتری برخوردار بوده و برخی دیگر دستخوش تحول گردیده اند. اسامی شهرهای ایران پا به پای تحولات مرزی متحول شده و در منابع نیز این تحولات بیان شده است. از محتویات و شرایط کلی سفرنامه ها و کتب تاریخی مربوط به ایران برداشت می شود که گسترده گی و وفور نام شهرهای ایران، در طول زمان تابعی از موقعیت جغرافیایی، نظرات و پیشنهادات سلاطین، درگیری ها و منازعات بوده و با این توابع، شهرها نیز پیوسته تغییر کرده و نام شهرها نیز دستخوش تغییرات آنان به کلی عوض شده و یا تنها تلفظشان تغییر کرده است. گاه در نوشته ای شهری با عنوان نامی آورده شده که در منبع دیگر در چارچوب نام دیگری معرفی گردیده است. که حال به این موضوع می پردازیم.

خلیج فارس

در منابع مختلف و در کتب مشهور و معروف جهان در مورد نامهای خلیج فارس مطالبی به شرح زیر دیده می شود:

- ۱: خلیج فارس در قدیمیترین منبع یعنی کتیبه های آشوری به اسم ((نارمرتو)) ذکر شده است .
- ۲: در کتیبه های داریوش ((دریایی که پارس می آید)) آمده است. (اقتداری، احمد، خلیج فارس، ص ۲)
- ۳: هرودوت مورخ یونانی آن را ((اریتره)) نامیده است.
- ۴: استرابو جغرافیدان یونانی آن را ((پرسیکون کای تاس)) می نامد.
- ۵: بطلمیوس عالم معروف به علم هیئت و جغرافیای قدیم از این خلیج به اسم ((پرسیکیوس سینوس)) به معنی خلیج فارس یاد کرده است.
- ۶: این خلیج در زبان انگلیسی Persia golf، به فرانسه persique golf، به آلمانی persischer golf، به ایتالیایی persico golf، به روسی presoak، به azoic آمده که در همه آنها کلمه فارس وجود دارد.
- ۷: در همه دوره اسلامی این خلیج به نام های دریای فارس، دریای پارس و خلیج فارس آمده است، از جمله ابن حوقل در صورة العرض آن را ((بحر فارس)) و ابن خرداد به در کتاب خود به نام ((عجایب الهند والبره والبحر والجزایره)) آن را دریای پارس نامیده است.
- ۸: لسترنج خاور شناس معروف در کتاب خود که از انگلیسی به عربی ترجمه شده است (بلدان الخلافة الشرقیه) از خلیج فارس به نام ((الخلیج الفارسی)) نام برده است. ((نشأت، صادق، تاریخ سیاسی خلیج فارس، ص ۵۸۴)).
- به خلیج فارس در قرن های ۱۲ و ۱۳ میلادی در یای کرمان، بلوچستان و مکران گفته می شده و پس از آن در نقشه های جغرافیایی دوره فتحعلیشاه نام این در برخی از کتب عربی و انگلیسی به نام دریای عمان نوشته شد و از آن تاریخ بتدریج در کتب فارسی هم معمول و مرسوم گشت. ((میریان، عباس: جغرافیای تاریخی خلیج فارس، و دریای پارس، ص ۲۸)).

در یای خزر

- ۱: در منابع یونانی به دریای خزر اشاره شده است و از آن با نام ((هیرکانین)) یاد شده است .
- ۲: در دوره اسلامی به نام ((بحر جرجان)) یا ((بحر قزوین)) بر می خوریم .
- ۳: برخی از منابع همزمان با دوره اسلامی و حتی قبل از آن نام ((کاسپین)) نیز نزد جوامع همجوار و غیر همجوار برای این دریاچه به کار رفته است. ((کاسپ)) برگرفته از قوم کاسپ است، و ((بیه وپی)) به معنی آب هستند، و در کل کلمه یعنی کاسپی که کنار آب نشسته است.
- ۴: نفیس احمد در کتاب خود این دریای خزر می نامد. (احمد نفیس: خدمات مسلمانان به اسلام)
- ۵: ابو اسحاق استخری باز باخزر ذکر کرده است. (استخری ابو اسحاق: مسالک و ممالک)
- ۶: ابن حوقل فصل نهم کتاب خود را به این دریای خزر اختصاص داده است. (ابن حوقل: سفر نامه ابن حوقل ص ۱۲۹ تا ۱۳۹)
- ۷: ابن رسته نیز در مورد دریا و ساکنین آن نواحی و تاریخ آنان نیز اشاره داشته است. (ابن رسته: العلق النفیسه)
- ۸: ابولحسن مسعودی یکی دیگر از تاریخ نگاران است که به این دریای پر داخته است. (مسعودی، ابولحسن: مروج الذهب و معادن الجواهر)
- ۹: ابولفداد در کتاب خود در خصوص جغرافیای این دریای توضیحاتی را ارائه داشته است.
- ۱۰: لطف الله مفخم پایان نیز در زمره محققانی است که در باره دریای خزر نوشته هایی دارد. (مفخم پایان، لطف الله: فرهنگ رود های ایران)
- ۱۱: مارسل بازن با همین نام ذکر کرده است. (بازن، مارسل: طالش)
- ۱۲: منوچهر ستوده در کتاب خود از منابع نسبتاً جامعی در خصوص دریای خزر و با همین اسامی استفاده کرده است. (ستوده، منوچهر: از آستارا تا استرآباد)
- ۱۳: شاردن سیاح فرانسوی بانام ((هیرکانی)) نام برده است. (شاردن: سیاحتنامه، ص ۳۶۹)

جزیره هرمز:

- ۱: عده ای نام هرمز را گرفته شده از اهورامزدا نام خدای پارسیان میدانند. (مجله بندر و دریا، شماره ۲۴، ص ۵۹)
- ۲: جزیره هرمز تا سده ششم ((جرون)) نام داشت. (بیک محمدی: مقدمه ای بر جغرافیای تاریخی ایران، ص ۱۷۱)
- ۳: غارتگران مغولها در اوایل قرن چهاردهم امیر هرمز را مجبور ساخت که شهر را ب جزیره ((زرون)) ویا ((جرون)) (در این زمان هرمز گویند) انتقال دهد. (بارتولد، جغرافیای تاریخی ایران، چ اول، ص ۲۰۲)
- ۴: در قرن هفدهم بندر عباس ((گمبرون)) نامیده می شد. (بارتولد، جغرافیای تاریخی ایران، چ اول، ص ۲۰۳)

آذربایجان

- ۱: آذربایجان در قدیم، قسمت شمال غربی مدی را تشکیل می داد. اسکندر مقدونی آتروپات ایرانی را در سال ۳۲۸ میلادی به عنوان ساتراپ به مدی اعزام کرد و او به این خطه آمد و بعدها توانست در اینجا دولت کوچکی تشکیل دهد که به اسم او معروف شد. لذا کلمه های آتروپاتن (نزد یونانیان) و آتروپادگان (نزد ارامنه) و آذربایجان از همین جا آمده است. (بارتولد: جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه حمزه سردادور، چاپ دوم، ص ۲۲۱)
- ۲: پایتخت این سرزمین نزد نویسندگان کلاسیک گادزا یا گادزاکا و نزد ارامنه و شامیان گندزک و یا کن زک یعنی کلمه فارسی گنجک است، و اعراب کرنا (با تحریف) یا جزئه خوانده اند. (مارکوارت، ۱۰۸)
- ۲: در دوره اسلامی سرزمین آذربایجان به نام ((روحاب)) آمده که یکی از ولایات زیبای کشور اسلام و دژ مسلمانان در مقابل روم بوده است. مقدسی، سرزمین رحاب را به سه بخش (خوره) تقسیم می کند که عبارتند از:
 - ۱- خوره اران شامل تفلیس، شکور، گنجه، شروان، باکو و شکی.
 - ۲- ارمینیه شامل سلناس، خوی، ارومیه، مراغه، اهر و مرند.
 - ۳- آذربایجان - آذر آباد از نواده نوح آنرا پی افکند و قصب معروف آن اردبیل است - شامل: تبریز، جابروان و موغان. (مقدسی: احسن التقاسیم فی معرفه القالیم ص ۵۵۵)
- ۳: اصطخری در کتاب مسالک و ممالک این سرزمین را تحت عنوان ارمینیه، اران و آذر بایگان می نامد. (اصطخری: کالمسالک و الممالک، ص ۱۵۵)

تبریز

- ۱: نام این شهر در ابتدا ((توری)) بوده و بعدها به شکل ((توریز)) درآمده است. این کلمه مرکب از دو بخش است: بخش اول ((تو)) که در زبان ترکی آذری به معنی گرم و تب است و بخش دوم ((ری)) است که د ر زبان مردم آذر بایجان به معنی جریان، چشمه ورود بوده است لذا کلمه توری در نوشته های پس از اسلام ابتدا به شکل توریز و سپس به شکل ادبی و کتابی تبریز در آمد هاست. ((قزوینی، زکریا بن محمد: آثار البلاد، ترجمه: محمد مراد بن محمد))
- ۲: مارکوپولو در سفرنامه خود این شهر را با نام ((توریز)) می نامد. (مارکوپولو: سفرنامه مارکوپولو، ترجمه حبیب الله صحیحی)
- ۳: بخش اول ((تو)) است که در زبان ترکی آذری به معنی گرم و تب است و بخش دوم ((ری)) است که در زبان مردم آذربایجان به معنی جریان، چشمه ورود بوده است. (کیانی، محمد یوسف: شهرهای ایران، ص ۱۵۲)

اردبیل

- ۱: بارتولد خاور شناس معروف در کتاب خود چنین می نویسد: در دوره جغرافیایان و یسان عرب مرکز کشوری و نظامی آذر بایجان اردبیل بود. این شهر در جلگه ای پر آب و در سمت شرق کوه سیلان قرار داشت و جد بزرگ صفویه از این جا بر خواست. (بارتولد: جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه حمزه سردادور، انتشارات توس، چاپ دوم، ۱۳۶۸، ص ۲۲۲)

گیلان

- ۱: در گذشته مورخین یونانی سکنه این سرزمین را ((کادوسیان)) گفته اند.
- ۲: کلمه گیلان از گیل گرفته شده و به معنی مملکت و سرزمین گیلهاست و گیل بخشی از اقوام کادوسی بوده است.
- ۳: در دوره اسلامی این سرزمین جیلان نام داشته است.

مازندران (طبرستان)

- ۱: لسترج در کتاب چنین نوشته: کلمه طبر در زبان بومی به معنی کوه است، بنابراین طبرستان به معنای ناحیه ی کوهستانی است. (لسترنج گای: جغرافیای سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، ص ۳۱۴)
- ۲: بارتولد در مورد طبرستان می گوید: جغرافی نویسان قرن دهم، مازندران را طبرستان می گفتند و پایتخت قدیمی آن ساری بوده که کنار رود تجن قرار دارد. (بارتولد: جغرافیای تاریخی ایران، ص ۲۴۰)
- ۳: اصطخری در مورد طبرستان می گوید: طبرستان سرزمین هامون است. (اصطخری: المسالک والممالک، ص ۱۶۸)
- ۴: ابن حوقل میگوید: در سراسر طبرستان رودی که قابل کشتیرانی باشد نیست اما به دریا نزدیک است. (ابن حوقل: صورة الارض، ترجمه جعفر شعار، ص ۱۲۳)

خراسان

- ۱: خراسان در حقیقت ((خور آسان)) از دو کلمه تشکیل شده است. خور که مخفف و به معنی خورشید است و آسان که در اینجا به معنی آمدن، ظاهر شدن و نمایان شدن است. (نهجیری، عبدالحسین: جغرافیای تاریخی شهرها، ص ۳۰۸)
- ۲: در حدود العالم آمده: ناحیت شرق وی هندوستان است، و جنوب آن بیابان، مغرب آن ناحیه ی گرگان است و حدود غور و شمال آن رود جیهون است. خراسان ناحیتی است بزرگ با خواسته بسیار و نعمتی فراخ. (حدود العالم، ص ۸۸)

نیشابور

- ۱: خاقانی در اشعار خود آن را با نام ((شادیاخ)) ذکر کرده است.
- ۲: ابن حوقل گفته: در سراسر خراسان شهری در سلامت هوا و پهناوری و بر عمارت، تجارت، کثرت مسافر و قافله به پای نیشابور نمی رسد. و با نام ((شایگان)) می نامد. (ابن حوقل: صورة الارض، صص ۱۶۸ و ۳۱۲)
- ۳: همچنین یعقوبی با ((شادیاخ)) به کار برده است. (یعقوبی: ص ۲۷۸)
- ۴: مقدسی نیز همپایه ای در اسلام برای آن نمی داند و آن را شامل چهل و چهار محله که هر کدام نیمی از شیراز است می داند. (مقدسی: التقاسیم، صص ۵۹ تا ۶۱)
- ۵: اصطخری در مورد آبادانی و اهمیت آن می گوید: نیشابور را ابر شهر خوانند، این شهر در هامونی قرار دارد و بناهای آن از گل باشد و دو شارستان دارد و قهدژ، ربض و شارستان آن آباد است. (اصطخری: المسالک والممالک، ص ۳۰۴)
- ۶: ابن رسته اصفهانی نیز می گوید: نیشابور شهری است صحرائی و کوهستانی که در یک طرف آن کوه بلندی واقع شده و آب آشامیدنی این شهر از قناتهای زیر زمینی است. (ابن رسته: اعلاق النفیسه، ص ۲۰۰)

بلخ

- ۱: بطلمیوس آن را به دلیل اینکه محل زیست قوم یات بوده است، تخارا می نامد. (بارتولد: تاریخ جغرافیای ایران، ص ۶۳)
- ۲: گوتشمید نیز تخاراها را فاتح باختر می داند. (بارتولد، ص ۶۳)
- ۳: بارتولد تخارستان می نامد زیرا در آن زمان مملکتی را که در دو کنار آمو دریا تا نزدیکترین جهان واقع بود و غالباً صفحه واقعه در شرق بلخ را هم به این نام می خوانند. (بارتولد: تاریخ جغرافیای ایران، ص ۶۴)
- ۴: مقدسی نیز در همه سرزمین عجمان آن را بی زیر می داند. (مقدسی: التقاسیم، ص ۴۲۸)

۵: در حدود العالم نیز در معرفی این شهر آمده: آن را نوبهار خوانند و جای بازرگانان است و جایی است بسیار پر نعمت و آبادان و آن را رودیست بزرگ که از حدود بامیان برود. (حدود العالم، ص ۹۹)

مرو

۱: گوزگیان از سمت غرب محدود به واحه مرغاب و شعبه های آن بود که در قدیم ((مرکیانا)) می خواندند. (بارتولد: تاریخ جغرافیای ایران، ص ۸۰)
۲: شرف الدین یزدی راجع به مرو می گوید که در زمان وی آنجا را ((مرغاب)) می نامیده اند. (یزدی، شرف الدین: ج ۱، ص ۳۱۱)

ری

۱: حمد الله مستوفی ری را ((ام البلاد)) و به جهت قدمت، ((شیخ البلاد)) خوانده است.
۲: ری در قدیم ((راگا)) یا ((رگ)) نام داشته است. در قرن ششم قبل از میلاد در کتیبه های داریوش شهر را ((راگا)) ذکر شده است.
۳: در زمان جغرافیونویسان قرن دهم، ((ری))، شهر معتبری بود و مانند سایر بلاد بزرگ به شهرستان، قهندز و ربض تقسیم می شد. (بارتولد: جغرافیای تاریخی ایران، ص ۱۴۵)
۴: مقدسی می گوید ((ری)) عروس شهرها و سکه جهان است و در حدیث ایت که ری یکی از دروازه های جهان است. (مقدسی: التقتسیم فی المعرفه الاقالیم، ص ۵۷۴)
۵: در حدود العالم آمده است که ((ری)) شهری است عظیم و آبادان با خواسته مردم و بازرگانان بسیار و آبهای ایشان از کاریز است. (حدود العالم، به کوشش دکتر منوچهر ستوده، ص ۱۴۲)
۶: ابن حوقل در مورد این شهر چنین می گوید: در مشرق پس از بغداد آبادتر از ری نیست. (ابن حوقل: صورة الارض، ص ۱۱۵)

لرستان

۱: بار تولد در جغرافیای تاریخی خود با نام ((لر کوچک)) و ((لر بزرگ)) نام می برد. (بارتولد: جغرافیای تاریخی، ص ۱۹۶)

همدان

۱: اسم کنونی همدان در فرس قدیم ((هگمتانه)) بوده است. (حمد الله قزوینی، ص ۷۱)
۲: یونانیان آن را بانام ((آکباتانا)) می خواندند.
۳: در دوره هخامنشی نیز به همین نام بوده است. (ابن فقیه، ص ۲۴۱)
۴: پولیبی در قرن دوم قبل میلاد نیز آکباتان می نامد. (بارتولد: جغرافیای تاریخی، ص ۱۸۸)
۵: تومانسکی، کرزن، کرپورتر سفر نامه نویسان خارجی نیز این شهر را با نام ((هگمتانه)) معرفی کرده اند.

اصفهان

۱: محمد باقر موسوی خوانساری نقل می کند: سلیمان (ع) با موکب به کنار زنده رود رفته وزیرش که به بسیاری لغات تکلم می کرد به فارسی گفت ((آصف هان)) که هان در فارسی اشاره به جای نزدیکست مقصود اینکه زمینی را که می طلبیدیم همین است از این جهت ((آصف هان)) گفته شد. (موسوی خوانساری، محمد باقر: روضات الجنات)
۲: اصحاب تاریخ به نام ((اصبهان بن فلوج بن لنطی بن یونان بن یافث)) خوانند.
۳: ابن الکلبی به نام ((اصبهان)) بن سام بن نوح (ع) خواند.

۴: ابن درید ((اصبهان)) مرکب است از اصب که در زبان فارسی معنی بلد و شهر باشد و هان اسم سوار چنانکه گویا گفته می شود شهر سواران. (قمی، شیخ عباس: فواید الرضویه)
 ۵: عبد الله المستحجیر بعفوه المعروف: اصب به فارسی اسب باشد و هان گویا علامت جمع می شود و معنی آن سواران است و اصبهانی سوار است. (میر سید علی جناب: الاصفهان، ص ۷)
 ۶: حمزه ابن الحسن: اصبهان مشتق از لشکر می باشد چون لفظ اصبهانرا به فارسی بر گردانند ه می شود اسپاهان که جمع اسپاه باشد و اسپاه لشکر است و سگ و همینطور سگ اسم لشکر و سگ می باشد و به همین جهت دو شهر که محل لشکر بوده است به این دو اسم خواندند و اصبهان را اسپاهان و سجستان را سکان و سکستان نامیده اند. (میر سید علی جناب: الاصفهان، ص ۷)
 ۷: ابن حمزه: عوام الناس اصل اصبهان را ((اسپاه)) دانند یعنی ((جند الله)). (میر سید علی جناب: الاصفهان، ص ۸)

۸: ابن رسته تاریخ بنای این شهر را به اسکندر نسبت می دهد و در کتاب خود چنین می آورد: این شهر دارای چهار دروازه به نامهای خور، در وازه اسفنج، در وازه طیره و دروازه یهودیه بوده و بر باروی شهر یکصد برج قرار دارد.
 ۹: حمد الله مستوفی: بنای آن را به پادشاهان کیانی نسبت می دهد. در اصل چهار دیه بوده است که به تدریج به هم پیوسته و شهری بزرگ شد. (مستوفی، حمد الله: نزهت القلوب)
 ۱۰: در دائرة المعارف جغرافیای فرانسه ((اسپیدان)) ذکر شده است.
 ۱۱: در قایس در ماده اص گوید که اصل اصبهان، ((اصت بهان)) بوده است یعنی فربه شدن، نمکین جهت خوبی آب و هوای و حق انست که کلمه اعجمیه است .
 ۱۲: یاقوت حموی: اصبهان در موضع معروف به ((جی)) بوده است که الان (قرن ۷ هجری) شهرستان و مدینه گویند. (یاقوت حموی: معجم البلدان)
 ۱۳: مفضل بن سعد بن الحسین بن مافروخ بختیار نقل می کند از حمزه اصفهانی صاحب کتاب تاریخ اصفهان، اسکندر ر، جی پسر راود اصفهانی را فرمود شهری بنا کند که باسم ((جی)) نامیده شد.
 ۱۴: طبری در کتاب تاریخ الامم والملوک ((اسپاهان)) می نامد.
 ۱۵: بستانی: تاریخ اصفهان از قرن ۳۰ پیش از مسیح (ع) ذکر شده است که اصبهان در آنها بعد بنا شده است، زیرا می گویند بانی آن اسکندر است و ((جی)) نامیده می شده است. (بستانی: دایرة المعارف بستانی)
 ۱۶: از کلمه کاشان و یا مخفف آن که کاش است کلمات فارسی ((کاشی)) و ((کاشیگر)) را مشتق می سازند به واسطه جبال که در جنوب شهر واقع شده گرمای تابستان در کاشان به نهایت شدت می رسد. (بارتولد: جغرافیای تاریخ ایران، ص ۲۳۳)
 ۱۷: جغرافیدانان عرب از همدان به اصفهان از گلپایگان با نام ((جربادقان)) نام می برند. (بارتولد: تاریخ جغرافیای ایران، ص ۲۳۵)

یزد

اسم یزد قبلاً ((ایستایس)) و پس از آن ((فرامیژ)) بوده و قریه ای به نام ((هرفته)) در این منطقه بوده است که هنوز باقی مانده است. (لغت نامه دهخدا)

فارس

۱: در کتیبه های هخامنشی به صورت ((پارسه)) و در یونانی ((پرسیس)) است، که معرب آن فارس است. پارسیها مردمانی آریایی بودند. (بیات عزیز الله: کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، ص ۳۲۹)
 ۲: مقدسی آن را ((پارس)) می نامد. (حدود العالم... به کوشش منوچهر ستوده، ص ۱۳۰)
 ۳: ابن حوقل فارس را شامل پنج ولایت می داند و پنهانور ترین و مشهور ترین آن را، ولایت اصطخر که کرسی آن نیز استخر نامیده می شود ذکر می کند. (ابن حوقل: صورة الارض، صص ۳۴_۴۱_۴۳)
 ۴: هرودوت ولایت جنوبی ایران را پارس می نامد. (هرودوت: ج اول، ص ۱۲۵)

کرمان

- ۱: نام قدیم کرمان بنا بر کتیبه های هخامنشی ((بوتیا)) بوده وبعدها ((کارمانیا)) نامیده شده وکم کم کرمان شده است.(فرهنگ فارسی معین)
- ۲: بطلمیوس بانام ((کارمانی از آن یاد کرده است.(فرهنگ فارسی معین)
- ۳: هرودوت: طوائف در(وسیایوی) و(گرمانی اوی) که ولایت جنوب شرقی، یعنی ((گدروسیا))، که در این زمان مکران وکرمان است، به اسم آنها نامیده شده اند.(هرودوت: ج اول، ص ۱۹۱)
- ۴: هرودوت کرمانیان را جزو طوائف تخته قاپوی ایران می داند. اعراب این ولایت را از روی رویش نباتات ب ولایات سردسیر وگرمسیر تقسیم می کردند. در کرمان تنها نواحی شمالی جزو نواحی سردسیر بوده وبقیه ی آن را جزو گرمسیر می دانستند.(بارتولد: جغرافیای تاریخی ایران، ج دوم، ص ۱۶۱)
- ۵: ابن خردادبه در کتاب خود کرمان را شامل شهر های بزرگی چون: قفص، بارز، بلوص، جیرفت میدانند.(ابن خردادبه: المسالك والممالك، ص ۳۹)
- ۶: مستوفی کرمان را یازده شهر می نامد. حدودش را از مکران، شبانکار و عراق عجم ودارالملکش را گواشیر ذکر می کند و شهرهایش عبارتند از: گواشیر، بم، جیرفت، خبیص، سیرجان، شهر بابک، نرماشیر، مکران وهرمز.(مستوفی حمد الله نزهةالقلوب، ص ۱۷۰)
- ۷: ابن حوقل این شهر را با نام((کرمان)) ذکر کرده است.(ابن حوقل: صورةالارض، ص ۷۴)
- ۸: مقدسی در احسن التقاسیم می نویسد: کرمان سرزمینی است در کرانه و سردسیری و گرمسیری است.(مقدسی: احسن التقاسیم، ص ۶۸۰)
- ۹: اصطخری: حد غربی آن را(بلوچ) ودر پایان کوه (قفص) باشد وقفص به پارسی کوچ با شد واین قوم را کوچ خوانند وبلوچ وکوچ از کس نترسد الا از بلوچ.(اصطخری: المسالك والممالك، ص ۱۴۱)

مکران

- ۱: به عقیده علما کلمه مکران مشتق از نام یک قوم دراوی است، که یونانی ها ((ماکای)) یا((موکای)) می گفتند ودر کتیبه های میخی ((ماکا)) و((ماسیا)) می خوانند.
- ۲: استفان بیزانسی از جغرافیدانان یونانی در کتاب خود با ((ماکاره نه)) نام می برد.
- ۳: در تألیفات مؤلفین اسلامی در مکران ((مکوران)) هم دیده می شود.
- ۴: نویسندگان قرون ۱۳ تا ۱۵ غالباً برای تسمیه تمام ایالت جنوب شرقی کیچ و مکران را استعمال می کردند و به همین جهت مارکوپولو در کتاب خود (ص ۲۹۰) ولایت مزبور را که وی در جزو هند محسوب داشته کسمه کوران نامیده است . (با تولد: جغرافیا تاریخی ایران، ص ۲۰۴)

سیستان

- ۱: در کتیبه بیستون و تخت جمشید به نام ((زرنج)) آورده شده است.
- ۲: در کتیبه داریوش با بام ((زرنگا)) و آورده شده است.
- ۳: ابن حوقل جغرافیدان بزرگ اسلام ((زرنج)) می نامد. ابن حوقل: صورةالارض، ص ۱۵۱)
- ۴: اصطخری در کتاب خود بانام ((زرنج)) و((سجستان)) ذکر کرده است.(اصطخری، ابراهیم: المسالك والممالك، صص ۱۹۳ و ۲۴۹)
- مقدسی نیز در کتاب خود با((زرنج)) نام برده است.(مقدسی: احسن التقاسیم، ص ۳۰۴)
- ۵: در تاریخ عتبی آمده است: اقتدار سلسله صفاریان که از((سجستان)) بیرون آمده بود، طولی نداشت، ولیکن خاطره های عمیقی در اهالی سجستان باقی گذاشت.(تاریخ عتبی ص ۲۴۹)
- ۶: حمد الله مستوفی می نویسد: سیستان را جهان پهلوان گرشاسپ ساخت و((زرنج)) نام کرد و عرب ((زرنج)) خواندند. و بر سر راه ریگ روان، بندی عظیم بست تا شهر از آسیب ریگ روان ایمن شود.(مستوفی: نزهةالقلوب، ص ۱۷۴)
- ۷: جغرافیدانان قرن دهم با((سجستان)) می نامیده اند.(بارتولد: جغرافیای تاریخی ایران، ص ۱۱۷)

- ۸: کرزن در سفرنامه خود از ((سیستان)) نام می برد. کرزن: سفرنامه کرزن، ص ۲۲۶
- ۹: اسامی دیگری به کار برده اند: سکستان، سیستان، سجستان، زرنگ، زابل، در نگیانا، نیمروز و زاول.

بلوچستان

- ۱: بر اساس کتیبه بیستون که از عهدداریوش هخامنشی باقی مانده است، نام بلوچستان به صورت ((مکه)) یا ((مکا)) ثبت شده است.
- ۲: نام ((مکا)) یا ((مکوران)) به معنی ماهی خوران آمده است.
- ۳: یونانیان این سرزمین را ((کدروزی)) می نامیده اند. (پیرنیا، حسن: ایران باستان، ص ۱۴۵۴)
- ۴: در عهد ساسانیان نام این منطقه ((کوسون)) بوده است.
- ۵: در قرن اول هجری که اعراب به این ناحیه حمله کردند نامش ((مکران)) (به فتح میم و ضم کاف) بوده است.

سبزوار

- ۱: شرف الدین در کتاب خود از معین الدین اسفزاری نام برده و نام زادگاه آن را ((اسفزاری)) ذکر می کند. شرف الدین: ص ۳۶
- ۲: فربه از جنگ بین ولات هرات و قندهار در خطه ای به نام ((اسفزار)) نام می برد. (فربه: ص ۳۷)
- ۳: اصطخری نیز این شهر را با همین نام خوانده است. (اصطخری: المسالك والممالك، ص ۲۸۲)

خوزستان

- ۱: در تورات نام خوزستان با ((سوزیان)) که سامی عیلام بوده، آمده است.
- ۲: در روی کتیبه های با نام ((سوزیان)) معرفی شده است.
- ۳: بنا به قول کرزن کلمه خوزستان و عربستان در معنی هر دو کاملاً یکی است. (بارتولد: جغرافیای تاریخی ایران، ص ۲۳۹)
- ۴: جغرافیایان قرن دهم با اسم السوس ذکر از سوز می کنند. (مقدسی، ص ۴۰۷)
- ۵: ایرانیان کلمه جندی شاپور را مأخوذ از ((به از آندو شاپور)) یعنی بهتر از انطاکیه شاپور می دانند.
- ۶: نیولند این اشتقاق را رد کرده و تصور می کند که این شهر در زمان ساسانیان ابتدا به ((وند شاپور)) موسوم بوده است. (نیولند: ص ۴۲)
- ۷: مارکوارت تصور می کند که وند یشاپور است و آنرا (انطاکیه ی بهتر شاپور) می داند.
- ۸: و عربها همیشه جندی شاپور می نویسند. که به معنای ((قشون)) و یا ((معسکر)) شاپور که به نظر اول تقریباً مسلم می رسد. (بارتولد: جغرافیای تاریخی ایران، ص ۲۴۲)

نتیجه

- ۱: شرایط محیطی و جغرافیای کشور ایران در نامگذاری شهرها مؤثر بوده است.
- ۲: ایران به دلیل بر خور داری از جاذبه های مختلف همواره مورد توجه محققان و گردشگران بوده است.
- ۳: این سرزمین پرورش دهنده اقوام مختلفی بوده که نام مکان ها نیز از آنها تأثیر پذیرفته اند.
- ۴: جنگ ها در گریه ها و تهاجمات از جمله عوامل مؤثر دیگر بوده است.

پیشنهادهات

- ۱: با توجه به قدیمی بودن برخی منابع در ک درست مطالب نگاشته شده سخت می باشد و نیازمند بررسی های گسترده تری می باشد.
- ۲: اسمی شهرها در منابع مختلف گاه با تناقض همراه اند که این نیز دقت و بررسی بیشتری را می طلبد.
- ۳: با وجود تشابهات اسمی مؤلفین گاه در معرفی در ست نویسنده تناقض هست که نیاز به تحقیقات بیشتری است.
- ۴: وجود چنین همایش ها خصوصاً در بخش دانشجویی بسیار مفید می باشد.

- ۱: ابراهیم زاده، عیسی: سیستان در گذر زمان، مجله علمی پژوهشی علوم انسانی دانشگاه سیستان و بلوچستان، شماره ۱، سال ۱۳۷۴
- ۲: ابن حوقل: صورة الارض، ترجمه دکتر جعفر شعار، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵
- ۳: ابن خردادبه: المسالك والممالك، انتشارات میراث ملل، ۱۳۷۱
- ۴: ابن رسته: اعلاق النفیسه، ترجمه دکتر حسین قره چانلو، امیر کبیر، ۱۳۶۵
- ۵: ابولفداء: تقویم البلدان، ترجمه عبدالله محمد آیتی، ۱۳۴۹
- ۶: احمد، نفیس: خدمات مسلمانان به اسلام، ترجمه حسن لاهوتی، مشهد، آستان قدس، ۱۳۶۷
- ۷: اصطخری، ابراهیم: المسالك والممالك، به کوشش ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰
- ۸: اقتداری، احمد: خلیج فارس، شرکت کتابهای جیبی، چاپ دوم، ۱۳۵۶
- ۹: بار تولد، ولادیمیر وویچ: جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه حمزه سردادور، انتشارات توس، چاپ دوم، ۱۳۵۸
- ۱۰: بیات، عزیز الله: جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، امیر کبیر، ۱۳۶۷
- ۱۱: بازن، مارسل: طالش، ترجمه مظفر امین فرشچیان، مشهد، آستان قدس، ۱۳۶۷
- ۱۲: پیر نیا، حسن: ایران باستان، دنیای کتاب، ۱۳۶۲
- ۱۳: دهخدا، علی اکبر: لغت نامه، جلد سوم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳
- ۱۴: ستوده، منوچهر: از آستارا تا آستر آباد، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۶
- ۱۵: ستوده، منوچهر: حدود العالم (مجهول المؤلف)، دانشگاه تهران، ۱۳۴۰
- ۱۶: شاردن، ژان لویی: سیاحتنامه، ترجمه محمد عباسی، جلد چهارم، تهران، امیر کبیر، ۱۳۳۵
- ۱۷: فرهنگ فارسی معین
- ۱۸: کیانی، محمد یوسف: شهرهای ایران، جلد سوم، جهاد دانشگاهی، ۱۳۶۸
- ۱۹: لسترنج، گای: جغرافیای سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران، شوکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷
- ۲۰: لمب، هارولد آلبرت (هرودوت ۱۸۹۲-۱۹۶۲) مترجم ذبیح الله منصوری، تهران، انتشارات گلریز، ۱۳۷۳
- ۲۱: مارکوپولو: سفر نامه مارکوپولو، ترجمه حبیب الله صحیحی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰
- ۲۲: مافرخ، مفضل بن سعد، قرن ۵، محاسن الاصفهان، به تصحیح جلال ادین المحسنی الطهرانی، انتشارات همدان، نشر مطبوعه مجلس، تاریخ نشر ۱۳۱۲ق
- ۲۳: مفخم پایان، لطف الله: فرهنگ رودهای ایران، تهران، سازمان جغرافیای کشور، ۱۳۵۳
- ۲۴: مسعودی، ابولحسن: مروج الذهب و معادن الجوهر ۲ جلد، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۴
- ۲۵: مستوفی، حمدالله: نزهة القلوب، به اهتمام گای لسترنج، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲
- ۲۶: مقدسی: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه دکتر علی نقی منزوی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، بخش دوم، ۱۳۶۱
- ۲۷: میریان، عباس: جغرافیای تاریخی خلیج فارس و دریای پارس، خرمشهر، کتابفروشی میریان
- ۲۸: نشأت، صادق: تاریخ سیاسی خلیج فارس، میرداماد، تهران، ۱۳۴۴
- ۲۹: نهچیدی، عبدالحسین: جغرافیای شهرهای انتشارات مدرسه، ۱۳۷۰
- ۳۰: یاقوت حموی: معجم البلدان، مترجم محمد پر وین گنابادی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۲-۱۳۴۷
- ۳۱: بیگ محمدی، حسن: مقدمه ای بر جغرافیای تاریخی ایران، چاپ سوم، اصفهان، دانشگاه اصفهان، ۱۳۸۲
- ۳۲: مشیری، رحیم: درآمدی بر منابع و مناخ جغرافیای ایران، تهران، سمت، چاپ اول، ۱۳۸۱

